

باز بمپانی و ایستادگی امروز شماها است در جنگ دشمن
پس در آن میان چشمش به کاسی رامی افتاده گفت خوت را
زود به شجاع الدوله رسانیده بگو اگر در دم پامی بیاری من
پیش نگراری من از دست خواهم رفت
جای اندیشه است که شجاع الدوله چه در سر داشت که
با آنکه آن پیام باو رسید از جای خود نه جنبید مگر اینکه
احمد شاه که چشمش از جنگ گاه برداشته نشده بود تا دور
خورا بدانگونه تنها و بیکیس دید سپاه کشیکخانه خورا
با همه لشکریکه از نوکری برگشته بودند فرمان یورش
داد و آن گروه بی آنکه میان فرمان او و جنبش ایشان
یکدم درنگ دست دهد بسوی رزمگاه شتافتند و
یکدسته دیگر آنان را فرمان داد که چرخ بزنند و از
بازوی دشمن سرور آرند

داستان ترکنازانِ سند

نویسندگانِ فرنگ در اینجا شگفتی خود آشکار نموده میگویند
 که چون تا به اندم مرآت خود را فیروزمند میدانست و
 در وانست خود نیز درست اندیش بود این جاودگری
 و چشم بندی از کجا رخنه نمود که در یکدم چهره رزمگاه
 بگونه دیگرگون شد که مایه شگفتی جهانیان گشت و در
 اینست که اگر بیدیه راست بین نگریسته شود دانسته
 خواهد شد که در هر گلزمینی که مردان آب سرد و گوشت
 چرب و نان گندم خورده برینی با مردان برنج و پان
 خورده فرودینی دست و مشت بیکدیگر در آورند و گریه
 در شمار از سد یک آنان نیز کمتر باشند باز اگر جز
 آنچه روی داد آشکار میشد مایه شگفتی می بود
 باری آن شکر درانی فرساید و از دو سوی دشمن را
 در بر و بکار گرفت که یکایک مرآتگان که با دشمن

و خنجره و کارو و شمشیر گرم پیکار بودند پشت بختک
داوند و رومی بگریز نهادند و زمین زنگاه از پشته‌های گشته
ایشان سیاه گشت و سواران پهلوی به او بیک خشم
کاری بر خاک افتاد و به او بر اسب تازی تازه دم تیربار
سوار شده درباره رها شدن زمان پرده سرای خود نیغای
به طهر او بگرز ستاده از میان در رفت و در دم ناپدید
شد

افغانان تاشش فرسنگ گریختگان را دنبال کرده بهر که
دست یافتند بجاکش سرگون ساختند و آنانکه از دست
اینان جان بدر بردند از ستمهایی که کرده بودند بدست
کینه‌خواهی دیهگانان از پامی درآمدند

شماره بزرگی از زن و بچه و مردان مرده که ده پانی پست
را پناه گرفته بودند افغانان در آتش ایشان را گرفته باده‌ها

داستان ترکتازان هند

همه را بیرون آوردند و زنان و بچه‌گان ایشان را به
بندگی در میان خودشان بخش نمودند مردان شان را میان
روده‌های خود واداشته بازمی‌کنان کردن زدند و پس
از آن سرهاشان را فراهم آورده روبروی چادرها
خود آویختند

کشته و سوا سراو پیدا شد افغانان میخواستند آنرا
از آن روی که کالبد پادشاه بدکیشان بود بگناه آکنده
به افغانستان برند شجاع الدوله و سرداران روپیل از
احمد شاه خواہش نمودند که آنرا به هند روان دهند که
بسوزانند

تن بی سری هم اندکی دور از زرمگاه پیدا شد که آنرا
از آن بها و پنداشتند
احمد شاه شنید که جنگجوی سندی را یکی از افسران

عالمگیر ووم

وزانی پنهان گروه است و ابراهیم خان گاردوی نیز زخمی
در میان گرفتاران است فرمود تا هر دو را به پیشگاه آورند
شجاع الدوله میخواست هر دو بخشیده و آزاد
شوند مگر آن دشمنی که نجیب الدوله با سندیا داشت
او را بکشتن داد

گاردوی را همه گفتند چون او مسلمان بود و بر آس
بیگانه کیشان با برادران هوشی خود جنگ نمود و مانند
از کشتن او کاری نیست پس او را بدست شاه و لیکن
سپردند و او پس از یک هفته که سرزنشهای گوناگون از
بزرگ و کوچک افغانان شنید برو گویند در زخمش
زهر بکار برودند

بیکدی بیجه و استمان سرایان از مراته در آن جنگ
کتر از دو صد هزار تن کشته نشد

داستان ترکنازان هند

از سرداران و لشکریان ایشان بجز مهر را و پلگر که زودتر
از همه گریخت و بهانه اش این بود که آن کار را بفرمان
بها و برای در برون زنانه اش کردم و نانا فرنیس
که در سنگام گریخت و مهاجری سندیا که در همه زندگی
از زخم آن جنک لنگ ماند و همین خانه سندیا
که اکنون برپا است بسیاد گرفته اوست و از آنانکه
در دلی مانده بودند تنی جان بدر نبرد و چون آن آگهی بمراته
ستان رسید خانه نبود که از مراته باشد و آواز زار
و شیون ازش بلند نشود و کسی نبود که از بهر
مراته باشد و از برای رود یا خویش یا دوست و
یار خود سوگوار نباشد

این شکست که از تباهی آن لشکر در دلهای آنگروه
راه یافت همه شان را از اندیشه بزرگی و پادشاهی

سینداخت چنانکه هر چه زمین و کشور که در هندوستان است
آورده بودند همه را واگذاشتند

آنچه بیشتر از آن رویداد مایه دل شکستگی و پریشیدگی آن
گروه شد مرگ بالاجی را و پیشوا بود که چون از دشواریهای
کار مرته شنود برای یاری آنها با لشکر آهنگ هندوستان
نمود و پس از آنکه بکناره های گوداوری رسید آن گوی
جائگاه را بشنید و بادی پر خون و کهنه دیگرگون روی
به پونه برگرید و چون بدان شهر رسید در تخته که خود
برکنار آن بنیاد نهاده بود از رنج بار جدائی فرزند و

او در زاده سبکدوش شد و گرچه پس از او $\frac{1164}{11619}$

دو سه پیشوا پا گرفتند مگر اینکه کاری که کار $\frac{1261}{9619}$

باشد از پیش نبروند و همین گونه چراغ خانه مرته یکباره
فرود جز آنکه برخی سرکردگان ایشان پس از چندمی

واستان ترکتازان هند

بیاری افسران اروپائی و لشکرهای آراسته بیشتر آنچرا

که درین هنگام از دست داده اند و اویارانه بچنگ آورند

رشته همدرومی بزرگان مسلمان نیز از بهمانجا

رومی گسستن نهاد

احمدشاه پس از آن فیروزی سترگ بی آنکه از آنچه

بچنگ آورده سودی برگیرد عالی گوهر فرزند نخری عالمگیر دوم

را پادشاه ^{هند} و البته بکشور خویش برگشت (۱۱۷۴ و ۱۲۶۱) (۸۵۶۹ و ۳۵۱۴)

و دیگر دست اندازی بکارهای دہلی نمود و گریه عالی گوهر

و یکدوشت دیگر پس از او نام شهنشاهی بر خود

یافتند مگر خود منش رویدادهای آن روزگار گواهی مید

که خاندان تیمور بر عالمگیر دوم انجام یافت چنانکه اینک

برخی از آنها بخارکش مییابد

شاه عالم دوم

احمد شاه درانی پیش از آنکه از هند بیرون رود تخت
دلی را به شاه عالم دوم که جانشین عالمگیر دوم بود و اگر
و چون آن شهنشاه آن هنگام را در سوانه بنگال با
(نواب) آن کشور و انگریزان بجنگ میپرداخت فرزند او
شاهزاده جوان نخت را بجای او برداشت و شجاع الدوله
را دستور تختین و نجیب الدوله را (امیر الامرا) و سپهسالار
او ساخت و سفارش هر یک را بدگری نموده نجیب
را فرمود که در تختگاه بماند و نگهبانی شهر و شاهزاده جوان
را نموده شاه عالم را از غطیم آباد بآرامگاه شهنشاهی
خود بخواند

شجاع را نیز در یازمی نمودن آن پادشاه و آوردن
و رسانیدنش به تختگاه اندر زها و او هر یک را بنوازشها

داستان ترکمانان هند

شاهانه نواخت از نیروی نجیب در دلی ماند و شجاع الدوله
روی به اود نهاد و سری بد آنجا که کشور خودش بود
کشید همه کارکنان مرته را که هنوز در میان دو آب
باج میپرداختند از آنجا بدر کرد و بسوی بنارس
کوچ نمود

شاه عالم که از عظیم آباد راه افتاده بود در بیرون آن
شهر باو پیوست پس هر دو با هم از آنجا آهنگ ال آباد
نموده در جا جو اردو برافراشتند (۳۰ ماه ۱۲) و تا نوحان بار

بسر رسید همانجا مانده بازمانده مرته را از آن خاکس
بیرون کرده کسان خود را بجایشان برگماشتند آنگاه
بسوی کالی خرامیده آنجای را از چنگ گماشتگان

مرته بیرون آورده از آنجا به بوند بکند رفته
جانشی را در میان گرفتند

۱۱۷۵
۱۴۰۶۹
۱۷۶۱
۱۰۰۶۳۰

سردارِ مرآتہ کہ برآن در دست داشت چندی پایدار
 نموده سرانجام تاب نیاورده بدست داد (۵ ماه ۷)
 اگرچه کارهای کشور تا جائی کہ مانده بود همه از
 دست شجاع الدولہ انجام میسر رفت مگر فرجامہ دستور
 با خامہ دان گوہرنگار بدستور ہند در بیت و چارم
 ماہ ہفتم باو واہ شد

پس آغاز کردند بفرامی سامانی کہ برای گرفتن بولکند
 بس باشد مگر پیش از آنکہ دست بکار زنند محمد قاسم خان
 (اورا عالیجاہ نیز میقتند) در بنگال از انگریزان شکست
 خورده بایشان پناہ آورو و آن شاہ و دستور اورا
 ہمراہ گرفتہ روی بجنک انگریز نہاوند و پس از
 کشمکشہای بسیار در جنگی کہ آنرا بکسر نامیدند [۱۱۶۶]
 شکست خورده پیش از آن پایداری نتوانستند [۱۳۶۴]
 [۱۰۶۲۳]

داستان ترکنازان هند

و شهنشاه آن هنگام را بهبودی روزگار خود را در آن
 دید که تا چندی خود را زیر سایه نگاهبانی انگریز کشید
 شجاع الدوله نیز ده ماه پس از آن جنگ
 چنان پیمان — نامه در یگانگی با گماشتگان
 سرکار کیانی بست که از روی آن دستوری او در برابر
 شاهی و دارائی او مرکشور او را پذیرفته شد
 چون انگریزان در آنروزها که پادشاه را در پناه خود
 دیدند دست رسائی بر کشور بنگال کشاده ساخته بودند
 از آنروی تا میرجعفرخان برود فرزند کتر او را دارائی
 بخت و تخت او نموده فرماندار بنگال و بهار و اویره
 نمودند و خودشان در بهمان ماه و سال که با شجاع الدوله
 پیمان بستند دیوان او شدند و آمدنی اله آباد و گره
 که انگریزان از شجاع الدوله گرفته بودند نام پادشاه

و او آنرا سرمایه گزرانِ خود ساخته باندیشد اینکهُ آنکروه
لشکر فرستاده او را تحت نیاگانش خواهند نشاند
امیدوار ماند

از آنسوی شاهراوه جوانِ نجت پایِ تحت را از دست
نذاو و چون او خردسال بود سر تا سر کار و بار کشوردار
بفرمانِ نجیب الدوله میگزشت و او با همه سربزبانان
از رفتارِ خوشی که داشت کنار آمد بجز با سیوراجل
راجهُ گروه جات که کارش بناگزیر با او به پیکار کشید
سیوراجل از آنروی که در آن روزگار بیشتر
راجگانی که گرد و بر دلی زمین داشتند بزرگ و لشکر و خرد
و هوشش بیش بود با آنکه سر انجام کار مرآت را بداند
از دست لشکرِ درانی بچشم خود دید باز پس از
رفتن او از شاه عالم و پسرش که دست نشاندۀ

واستان ترکمانان هند

او بودند پروائی نمود و فرمانروائی نجیب الدوله را نیز بکثیر
نشموده و زبید اکبر آباد را پول هنگفتی و مجا داده آن در را
بی جنک از دست او بچنگ خود گرفت و دست
اندازی به نشیمن بلوچان کرد

باینگونه که در روزگار محمد شاه از میان بلوچانی که پیش
در فرخ نگر زیست می نمودند کامگار خان نامی بیاری
بخت بلند و رهنمونی خرد ارجمند بیاید بزرگی رسید
و بیشتر بهنگام را از سومی کار فرمایان دہلی بکار فرمانداری
پانی پت و (فوجداری) گرد و کوره و دیگر جا کر بهای تنگ
میر و اخت و در بهشت فرسنگی دہلی در استوار
ساخت که آنرا بهادر کر نامیدند پس از مردن او که
میان فرزندان او غوغا بلند شد سورجمل خودی میان
انداخت بلوچان را پس نشاند و ریواری و فرخ نگر

را از ایشان بستید

بهاورخان که یکی از چاکران او و بجایگاه او رسیده بود
در روزگار نجیب الدوله بر بهادرگر دست داشت و سوار
آبنگ گرفتن در او نمود و چون دید که او از آن روی
که خود را به نجیب الدوله بسته بود از او یاری خواست
و پاسخی نشنید چنان دانست که از رهبر بزرگی خود
هراسی در دل نجیب الدوله راه یافته و خواهشهای
مرده رنگ دار آغاز نمود

از آنها یکی اینکه (فوجداری) گروه را با او و اگر از
نجیب الدوله سخت با او از در نرخی درآمده یکدو تن از بزرگان
را برای دلجویی و استوار داشتن رشته دوستی نزد
او فرستاد و چون او بجز سخنان سخت و درشت پاسخ
نداد و در فرامی سامان جنگ پیشدستی نمود تا گریز

داستانِ ترکنازانِ ہند

بآہنگِ پیکارِ او با شکر از دہلی برآمد و سرآہنگِ او کہ
 از شکرِ سورجمل شکست خوردند ہنگامِ گریزِ سورجمل را
 بر کنارِ راہِ خود دیدند کہ با چند تن از نزدیکانِ خود سوارہ
 ایستادہ میخوابد جایِ درستی برایِ لشکر آرائی بدست آرد
 پس او را شناختہ براو ریختند و با شمشیرهای تیز
 پارہ پارہ نمودند

در شناسائی بنیادِ گروهِ جات و کواس

سورجمل

جات ہاتیرہ بودند از برایِ سوردہ ہایِ ہندو کہ بر کنارِ
 آبِ سند زندگانی مینمودند
 در پاینہایِ روزگارِ اورنگزیب در سرزمینی کہ میانِ
 آگرہ و جیپور بود نشیمن گزیدند
 سرکرودہ آنها چوراسن را ہرنی را پیشہ کرد و چون در آنجا

از رگزر شکرکشی ها که اوزنگزيب براي جنگ دکن
 مینمود بیشتر راه های هندوستان از آسایش افتاد
 بود او را چنان هنگام خوبی بدست آمد که بویزه از
 زون کجینه ها و سازوسامانی که از هند به دکن میرفت
 و ارامی سرمایه توانگرانه شد و بهر تپور را بشهرنپاه
 و باره و آبام استوار ساخت و بالاگرفتن کار
 مرآت که اندیشه پادشاهان هند را بسوی خود کشید
 مایه آن گشت که نیروی آن گروه آزادانه روس
 به بلندی نهاد و چون از رگزر هم اندیشی و هم پیچی
 جنبش هر یک از آن دو انگیزه سود دیگری بود از همان
 که مرا تکان تختین بار از رود چنبل گزر نمودند
 دوستی و یگانگی میان آن هر دو پیوند یافت و قیام
 گفت که یکباره بسیج گاه گسته شد و گرچه گاه گاهی

واستان ترکمانان هند

از سپهبدان مسلمان و هندوی شهنشهی گوشمال هم
 یافتند مگر برگزچنان نشد که چراغ خانه تنومندیشان بکشد
 فرومید تا آنکه روزگار بزرگی آن گروه به سورجمل رسید
 و او آب تازه بر روی ناموری ایشان باز آورد
 سیوراجمل راجه بود که در میان گروه جات مانندش
 بستی تیزریت و با آنکه تنک چشم و کنسک نبود
 دیش و بخششی فراخوردی و دلاوری داشت
 باز بروشنائی خرد دورین خداوند آناه اندوخته شد
 که چندین در استوار بنیاد بلند نهاد آباو نمود و چون
 کار افتاد بهاو را در تنگنای سنکر پانی پت بداد
 یک کرو روپی (چهار کرو تومان پول ایران) کمک کرد
 گویند دوازده هزار اسب باورفتار در پایگاه
 داشت و دوازده هزار مرد کاریرا که بنرهای سوار

شان آموخته بود اسب و سار از خود میداد چنانکه هیچک
از راجگان همگاو را با او تاب استادگی و یارای برابر
نبود چه از داشتن اینگونه سامان آمادگی گزشته بیشتر
جنگها را بزور اندیشه و هوشیاری و زه از پیش میداد
و در دور داشتن سپاه خود از سرزمین گزند و درنگاهبای
تن خود و نزدیکان خود در پهنه های نبرد آنگاه پیش بینی
های ژرف بکار میداد که در کمتر هنگامه چنان میشد که باو
فیروزی بپرچم درفش او وزد و بجان ده تن از لشکریان
او زیان رسد مگر با اینهمه پیش بندیهای فشی چون روزی
بسر رسید در روز رزم دور و تنها ماندن خود را از سپاه
خویش پسندید و دشمن را در روبروی خود ندید و بزخم
تیغ بدخواه پارچه پارچه گردید

پس از او فرزند همتش جواهرل جایش را گرفت

ورگ کیسے توڑیں بھینش آدہ پولِ دستی بہ مہراؤ
 ہکر فرستادہ اورا بیاری خود خواند و بہمیانی او بادی
 پر از کیسے نجیب الدولہ باہنگِ خوشخواہی پدر شکر
 بہ دہلی کشیدہ آن تھگاہ را در میان گرفت

نجیب الدولہ پس از سه چار ماہ پایداری با آن زبانے
 کہ ہمیشہ اورا بہر سو کہ میخواست میکشید بہ میاخی زاج
 دلیرینک پختہ توی کار آورد و او جو اہرمل را با نجیب الدولہ
 آشتی داوہ از گردِ دہلی برخاستہ بہ مالوہ برگشت و نجیب الدولہ

و جو اہرمل بیرونِ دہلی باہم دیدن نمودہ ہر یک بجایگاہ
 خود رفتہ آرام گرفتند این نخبین بار بود کہ مرآت

پس از جنگِ پانی پت باز پامی شکرشان بہ ہند
 بازگشت

بچ سال پس از آن دوبارہ شکر می بسر کردے

ویساجی کشن و مهاواجی سندیا و راجندرکشن بر سر شاهزادگان
راجپوت فرستادند و باز بختان سری بروداشت ^{۱۱۸۲} _{۱۷۶۹}
راجپوتان و جاتان پیش از رسیدن آنها کمزور شده
هر دو شکار آن گروه شدند

بدینگونه که جواهرمل پس از آشتی با نجیب الدوله با راجپوتان
در انداخت و با آنکه سمروی فرنگی را (که تخت از یاران
میر قاسم خان بود و او او را از کجهاوی بدست شجاع الدوله
واوه با او هم کجباخت) با توپخانه فرنگی و چند هزار
تفنگ بسوی خود کشید و سپاه آراسته پدر را نیز
در دست داشت باز کاری نداشت از راجپوتان شکست
خورد و پس از چندی برو و بر سر جانشینی میان برادرانش
غوغای خوزیری برپا شده تنومندی خانه سورجمل از میان
گم شد

داستانِ ترکتازانِ هند

مراگهان پس از بازیافتِ بار از راجپوتان چون بکنونه
 برادرانِ جواهر مل گهی یافتند در سالِ دیگر بنجاکِ آنگروه
 درآمده در نزدیکی بهرتپور با آنها جنک نموده شکستِ شان
 دادند و پس از آنکه سر تا سر بنگاهِ شان را تالان نمودند
 ده لکروپیه پول و پنجاه و پنجک نوشته از ایشان گرفته
 از سرزمینِ شان دست برداشتند مگر تا پایانِ نوحان
 بارش را دروید بیداختند

نجیب الدوله که شیرازهُ از هم پاشیده آنگروه را دوباره
 بهم بسته و بنزدیکیهای دروازه خانهُ خود پیوسته دید سخت
 بر رسید و با ایشان راهِ پیک و پیام دوستانه بکشود
 ویساجی با خرمی فراوان میخواست کردول
 نجیب الدوله برآید را چنذر و سندیاتن و زنداده گفتند
 اکنون آن هنگام رسیده که ما دو دیکینه دیرینه از

دوستان روپيله برآريم نه اينکه با بزرگ شان گروه دوستي
 بریزيم پس در آن باره از پیشگاه پشوا داورى خواستند
 پشوا براین زمينه که نجيب الدوله با مرآت همراه
 دوست نخواهد شد برگفتار آن دو تن آفرين گفت
 و چونکه پشوها و آبنگ مرآت بود که پادشاه را از
 زیر نجباني انگريز بسوي خود کشد و آن کار در آنگاه بي
 دوستي نجيب بدشواری چهره مينيرفت اندیشه ويساچی
 پسند افتاد مگر پيش از آنکه پیوند دوستی میان آن
 بر دو بسته گردد نجيب الدوله بیمار شد و او که
 نجيب گره را خودش گروه بدانجا روى نمود و در راه
 فرو شد

فرزند همتر او ضابطه خان بزودی خود را به دہلی رسانیده
 جایگاه او گرفت

داستان ترکبازان هند

چون شاه عالم چهار سال پیش از آن ناهما برآه نشسته بود و در آن روزها آن کار را تازه کرد میستواند بود که از رهگذر برخی گفتگو که در میان آمده بود مرآه پس از نجیب الدوله بگرفتن دلی که چندان دشوار نبود نپرداخت و بسوی روپیلکند همی تاخت

سربازان روپیده سر و گوشی نه جنبانیدند و مراکاتین دست بتاراج زمینهای ضابطه خان کشاده در آراشته آباد اناوه را با همه آبادانیهای میان دو آب بخر فرج آباد در اندک روزی بی آنکه کسی جلوشان درآید بچنگ آوردند

آنگاه بجاگ کوره درآمد شجاع الدوله را بیاد خواهرها گراف گرفتند چنانکه از همین یکی لرزه بر اندام خود دار انگیزان افتاد و برای آنکه برابر یورش آن گروه پاید

توانند کرد خود را آماده ساختند

شجاع الدوله رشته پیک و پیام را با انگریزان از دست نداد با آنکه پادشاه در پناه گرفتن برات پامی سخت نمود و هرچه بزرگان انگریز در پرسی از آن کار او را اندرز نمودند و بد فرجامی گستن از خودشان و پیوستن با گروه را آشکار کردند سودی نخبشود

در آن میان نونان بارش فرارید و مراگان روئیکند را و اگر آشته به دلی درآمد و همه جاهای شهر را بدست گرفتند بجز در بالا را که چون نشست گاه شاهزاده جوان بخت بود دست بدانجا نرود و با او چاکرانه پیش آمدند

ضابطه خان با آن پدر شنگی کنی که میان مرآت و نجیب الدوله بود بیش از آن بود خود را در دلی درست ندید